

بازتایپ و تدوین دیجیتال: قاسم آسمایی

بازپخش: سایت راه پرچم

## کشف الحال نادر

به قلم

اعلیحضرت امان الله خان

(منتشره در جراید اردوی هند در هنگام سلطه استبدادی نادر غاصب)

ترجمه محمد ابراهیم صفا

(بازنویسی شده از شماره‌های ۱۴۴۸۴-۱۴۴۹۱ مورخ ۲۰ جوزای ۱۳۵۷ - ۲۸

جوزای ۱۳۵۷ روزنامه انیس)

### درباره محمد ابراهیم صفا ترجمه کننده این مطلب

زنده‌یاد محمد ابراهیم صفا فرزند ناظر محمد صفر در سال ۱۲۸۶ / ۱۹۰۷ در باغبانکوچه کابل بدنیا آمد.

محمد ابراهیم صفا، فارغ لیسه حبیبیه بود و در سال ۱۳۰۱ برای آموزش تلگراف به هند فرستاده شد و بعد از ختم تحصیل در مکتب تلگراف آموزگار بود. صفا به زبان‌های انگلیسی، فرانسوی، اردو و عربی تسلط داشت و نوشته‌ها و ترجمه‌های از او باقی مانده است.

محمد ابراهیم صفا در بیست شش سالگی (یازدهم عقرب ۱۳۱۱) با سایر اعضای خانواده به زندان افکنده شد. چهار سال اول را در زندان ارگ سپری کرد و بعد از تکمیل شدن زندان قلعه جدید در زندان دهم‌زنگ، به آنجا منتقل شد. وی بعد از چهارده سال پر مشقت در سن چهل سالگی (سال ۱۳۲۵) از زندان آزاد شد.

صفا شاعر زبردست بود و شعر مشهور «**من لاله آزادم**» از سروده‌های معروف اوست که گفته می‌شود در یکی از کوتاه قفلی‌های زندان دهم‌زنگ سروده است. محمد ابراهیم صفا در سال ۱۳۵۹ / ۱۹۸۰ درگذشته است. روحش شاد، نام و یادش جاودان است.

اخبارهای کابل که درین روزها بمن رسیده است. عاید باین دورافتاده از وطن خیلی تحریرات عجیبی را داراست. این تحریرات يك سلسله بیانات رکیک و دشنام‌های غلیظ است که نظام مطبوعات هیچ حکومت مهذب نمی‌تواند آنرا اجازه بدهد. يك دسته حملات و اتهامات است که هیچ اساس ندارد.

قبل از آنکه دروغ‌بافی‌های مذکور را تردید کنم، يك نکته بسیار مهم را به دنیا پی برده عنوان داراست و آن این است.

کامیابی **جرنیلی پی‌وفا** و **نمک‌ناشناس من**، محمد نادر بر دو وعده او مبتنی بود. یکی بنام من و برای من خدمت کردن را وعده داده بود و اعلان نموده بود که نه خودش و نه از خاندان او اراده سلطنت را ندارند و اگر او را مجبور کنند نیز قبول نخواهد کرد و این وعده خود را همه وقت به قسم‌های شدید تحکیم می‌نمود. دوم رضا و رای ملت را شرط نهاده و قلع و قمع حکومت بچه سقا را به سبب اینکه جهل و استبداد و برخلاف راه ملت بود، مقصد خود نشان می‌داد.

بعد از آنکه این وعده‌ها را اعلان و تصریح و تاکید کرد؛ ملت همراهی او را اختیار و لهذا مشارالیه موفق شد. به مجرد موفقیت، هیچ‌کدام ازین وعده‌ها را ایفا نه کرد، بلکه ذکر هم نکرد. در اعلان‌های خود می‌گوید که ملت او را مجبور ساخته ولی تمام افغانستان می‌داند که چند نفر در سلام‌خانه موجود بود و آنها حیثیت نمایندگی ملت را چقدر داشتند و آنها چه گفتند. آیا ملت غیور قندهار، گروه دزدان را در قندهار بنام کدام شخص مغلوب ساختند و بیرق کدام شخص را برپا نمودند. ملت از اعلان نادرخان آزرده شده و از آن رو او را **بدعهد**، **نمک حرام** و **پی‌وفا** خطاب دادند و خواهند داد.

ازین جهت است که مشارالیه که دیروز قوای سقوی را شکست داد؛ امروز نمی‌تواند امنیت را حکم‌فرما بسازد. تا حال نتوانسته است مالیه جمع کند. البته کاری که بزور سرنیزه پیش برده است دوتا است. یکی اشاعت بعضی بیان‌های غلط و دوم منع انتخابات. از وکلا در حوالی پایتخت برای لویه جرگه بعضی اشخاص را از بعضی مناطق جمع کردند و بنام آنها يك چند اعلان برای مخالفت این مسافر شایع نمودند که خود آنها که بزور جمع شده بودند و خبر ندارند. در لوی جرگه کسی حق گپ زدن و فکر کردن نداشت. هر چه محمدنادر می‌خواست بنام آن بیچاره‌ها اجرا کرد و من همین نکته را در یکی از مکتوب‌های خود اسمی شاه‌ولی‌خان

سفیر نوشتیم که من می‌دانم شما هرچه بخواهید بنام وکلای بیچاره می‌کنید. کلان‌شوندگان این ملت همان است که در هر قدم مرا مدافعه کردند. از پیر هفتاد ساله تا طفل دوازده ساله در رکاب من ایستاده با اشرار جنگیدند و جان‌های خود را فدای من کردند و تا من آنها را از جنگ باز نداشتم رو نگشتانند.

این ملت همانست که کسی با مهردل‌خان، کسی با محمدهاشم خان، کسی با ارجمند محمدامین جان و کسی با غلام‌نبی خان و کسی با شجاع‌الدوله خان در شمال و جنوب در مشرق و مغرب وطن برعلیه دزدان برای من و بنام من جنگیدند. بعضی ازینها مثل عبدالرحمن خان رئیس بلدیة کابل شهید این راه گردید.

وکلای ملت مرا بد نمی‌بینند و اگر چه از من بعضی کارها صادر شده است که خطا بودن آن را من امروز می‌دانم؛ ولی خیانت به ملک و ملت از من سر نزده است و ملت من می‌دانند که من فدای آرزوی ترقی و خدمت ایشان شده‌ام، با من ملت مخالفت نکرده است بلکه اوامر مرا صادقانه اطاعت نموده‌اند و به حکم حضرت الهی ایشان در اول مرا پادشاه ساختند و ده سال خدمت و مدد کرده در مرحله آخرین هم با لشکر من در کابل و راه قندهار تا آن وقت مدافعه کرده‌اند و دشمن را شکست‌ها دادند تا خود رفتن را ترجیح دادم.

لهذا افواہاتی را که قلم شخص محمدنادر بنام وکلای ملت شایع کرده از وکلای ملت نیست بلکه از خود اوست. همچنان در باب شایعه که بنام میرزا میرغلام‌خان شایع کرده است، صرف عبارت از القای يك فتنه و فساد است و نه از يك میرزای بیچاره که هیچ زبان خارجی را نمی‌داند تحریر يك مقاله با فقرات فرانسوی ناممکن است. من هیچ چیزی برعلیه علما بعد از حرکت خود نگفته‌ام و نه نوشته‌ام، بلکه علمای سوء را هم چیزی نگفته‌ام.

البته در وقت حرکت خود علمای سوء را که بچه سقاء را از من مستحق‌تر اعلان کردند و مرا بی‌سبب کافر گفتند، تکذیب کردم.

ریوتر دربارهٔ من چیزها شایع کرده است ولی خلاف حقیقت بودن ریوتر معلوم است حتی من و ملکه را نوشته که عیسایی شده‌ایم.

«نعوذ بالله منها» و این مخالفت او به من نه تنها بی‌اثر است، انشاءالله‌الکریم يك خطا است که آنرا پسان حس خواهد کرد و این نکته را محمدنادر خوب

می‌داند که کل شکایات در باب من صحیح نیستند. و من یکی از مفتخرین به پیروی توحید بوده گاهی حلقه کفر در گردن خود نمی‌اندازم. ولی اگر ریوتر نگفته باشد خود محمندان ریوتر است و یک خبر دروغ ایجاد می‌کند که من علماء را بد گفته‌ام و خود را باین صورت حامی علماء جلوه دادن می‌خواهد و هم بدین صورت که خواهش روز بروز برای عودت من در وطن اظهار شده می‌رود و تعمیم یافته است؛ جلو گیری کردن می‌خواهد. من که علمای مدرسه عربیه را جمع کرده بودم آنها مرا خوب می‌شناسند که من به علماء صحیح احترام می‌کردم، ادارات تمیز و قضاء و مفتی‌هایی که من در وزارت عدلیه جمع نموده بودم مرا خوب مسلمان می‌دانند و همین علما و مشایخ همه طرف من بودند و بس. در رکاب من و به جهت من جنگ کردند و شهید شدند که هر کس نام آنها را می‌شناسد و فتوای جمعیت‌العلماء در آن وقت نیز طبع گردیده که هرکس پالیده و دیده می‌تواند.

حملات دیگر شان عبارت ازینست که من ده کرور روپیه آورده‌ام.

این تماماً افترا است. چرا که ده کرور روپیه در افغانستان یک مشت موجود نبود و بانک‌های اروپا موجود است که البته از آنها پرسیده شده می‌تواند و حقیقت را منکشف کرده می‌تواند.

بهتان دیگر شان اینست که من پول‌هایی که برای اشیای خریداری در اروپا آورده و آن را در جیب خود انداختم.

این پولها در کجا بودند و از کدام درک بموجب کدام فرمان گرفته شده. مبلغی که از خزانه به سفارت‌های افغانی فرستاده شده بذریعه سفارت‌های مذکور در بدل اسلحه و کارآمد به دول فرانسه و ایتالیا تادیه شده که در حساب سفارت‌های مذکور به وزارت مالیه افغانستان موجود است. و کلا تحقیق کرده می‌توانند.

من خودم اصول بودجه حکومتی را یعنی جمع و خرچ را اول دفعه در تاریخ وطن شیرین خود معرفی نمودم. با این اراده بود که مصرف خودسرانه که روسای حکومتات عموماً به خیال و خواهش نفسانی خود اجرا می‌کنند آنرا جلو گیری و به تدریج دست تصرف کبفی پادشاه را از مالیه دولت کوتاه نمایم.

چطور می‌شود این طور يك شخص را به حیف و میل پول ملت طعن بدهند. برای همین بود که تا بودجه از مجلس وزرا و شورا نمی‌گذشت به معرض اجرا نمی‌آمد. در سال آخر که شورای ملی را تجویز و انتخاب مستقیم آزاد و کلا را برای شورای ملی معرفی نمودم نیز خیال داشتم که اختیار خرج ملت را يك درجه بیشتر از سابق بدست وکلای ملت بگذارم تا آنها به تدریج به اصول بودجه دولتی و حق شرعی و طبیعی خود آگاه شده بروند.

با تلقین و معرفی این اصول، ساده و بی‌غرضانه مرا به حیف مال مملکت محققاً متهم ساخته نمی‌توانند. البته غیرحق خلاف حقیقت گفتن، همه چیز ممکن است. من این مسأله را نه تنها در قوانین و نظامات نوشتم بلکه عملاً اجرا کردم و تحریرات من مثل اعلان خطمشی محمد نادر نبود که در آنجا صریح مسؤلیت حکومت را وعده داده و تا امروز برای مسایل مالی بی‌بلکه برای قتل بی‌گناهان که بی‌ثبوت امر داده می‌شود هیچ مسؤلیتی برای خودش یا برادران او یا یکی از اقربای دوردست او موجود نیست. تنها قرابت با ایشان و خویشاوندان یا به یکی از منسوبان این خاندان از هر نظامنامه بیشتر کار می‌دهد.

در باب صدراعظم که اعتراض می‌کند که من مقرر نکردم، اینطور نیست که می‌نویسد.

من در اول سلطنت خود صدراعظم اعتمادالدوله مرحوم را مقرر کردم. و ایشان مدتی با این عهده بودند ولی چون نتیجه مطلوب برای مملکت از آن حاصل نبود ایشان از آن عهده علیحده کرده شدند؛ ولی بازهم گاهی در غیاب من و گاهی با وجود حاضر بودن من، وزیر اول بی‌داشتن اسم صدراعظم بعضاً بنام وکیل مصروف این وظیفه بودند و چنانچه ایام وکالت محمد ولی خان که يك آدم صادق و خیرخواه و پاك نفس بود دلیل واضح است.

باز در سال دوم يك موقع دوم را زیر امتحان گذاشتم که اگر خداوند بخواهد اداره صدارت عظماء صحیح شود و این بود که شیراحمد خان رئیس شورا را که مناسب و لایق این کار می‌دانستم مامور تشکیل کابینه نمودم و التوای تشکیل کابینه مربوط به این بود که چون در سال ۱۳۰۷ وکلای شورای ملی جمع می‌شوند، رئیس‌الوزراء یا از خود وکلا و یا به مشوره وکلاء اشخاص کابینه خود را انتخاب نماید.

بی‌موقع نیست اگر من این سوال را بکنم که ممکن است يك برادر امیر، برادر دیگر صدراعظم و برادر دیگر وزیرحربیه و يك شوهر خواهر مدیر طلب‌گیر و دیگر شوهرخواهر معین‌دربار و بچه‌کاکا وزیردربار و نواسه‌کاکا وزیرخارجه و بچه‌کاکا معین‌حربیه و شوهردختر کاکا نائب‌الحکومه و يك برادر سفیر در ماسکو و برادر دیگر وزیر مختار لندن و بچه‌کاکا وزیر مختار پاریس و بچه‌ماما وزیر مختار در روم و خواهر زاده (اسدالله پسر ولینعی شان اعلیحضرت شهید) سر سراوس باشد. آیا غیر از چپراسی‌گری جای دیگر برای دیگران می‌ماند؟ و آیا دعوای وطن‌خواهی و بی‌غرضی و حقوق‌شناسی و ملت‌پروری با این احوال سر می‌خورد؟

اعتراض دیگر شان که چرا سرک‌های قدیم را گذاشته سرک نو کشیدم.

این سوال چقدر خنده‌آور است که من مسؤول سرک کشیدن هستم؛ آن هم سرکی که در نتیجهٔ مشورهٔ يك هیئت مهندسی آلمانی، ایتالوی، روسی و انگلیسی زیر کار گرفته شده بود. آیا من انجینیر و یا معمار بودم که مسؤولیت عائد من است؟ اگر مراد ازین اعتراض که بین کابل و دکه و کابل و مزار شریف يك سرک منظم برای مملکت لازم شود و باید به همان راه‌های کاروان‌رو قناعت می‌شد. باز هم هر ذی‌شعور ی لزوم و احتیاج این سرک‌های نو را بخوبی فهمیده می‌تواند. قابل این نیست که حتی از چنین سوال مضحك جواب داده شود.

باز حمله می‌کند که توجه به ترمیم سرک‌ها نکردم.

اگر رجوع به وزارت مالیه شود و دیده شود که چقدر پول از بابت سرک پولی عائد می‌شد و باز چقدر حکومت از عایدات دیگر برآن اضافه کرده خرج می‌کرد ماهیت این سوال هم ظاهر می‌شود. بلی بیگاری را که يك بار شاقه بر ملت عزیز بود و از يك طرف مالیه و سرک پولی می‌دادند و از دیگر طرف مانند حیوان بالای شان کار می‌شد منع نموده بودند. اگر این امر، سهو و خطای من بود، تنها این نظریات خود محمدنادر خواهد بود نه از عالم تمدن.

می‌گویند من نظام‌نامه احتساب را اجرا نکردم.

برای نظام‌نامه مذکور به شورا امر داده شد که اول آنچه که شرع شریف، حکم می‌کند که يك آدم عامی یعنی هر فرد مسلم، بداند و بصورت يك رساله بسازند

تا چاپ و در بین ملت نشر شود تا مردم برای همان احکام مبارك نزد اداره احتساب مسئول باشند تا ازین راه تکلیف یا زحمت سوال کردن لامحدود بعضی از محتسبین خود غرض عاید مردم نشود.

شورا يك جلد كتاب ساخت که نه تنها آن کتاب برای دانستن مردم عام هم زیاد بود بلکه احتساب را مبدل به حکومت کرده بود. و چون مراد از احتساب شرع شریف این نیست که مردم را دچار زحمت نماید بلکه مراد هدایت و فیض است، به شورا مشوره داده شد که ایشان نظر کافی نموده، رساله مذکور را از نقطه نظر شرع مبارك که مقرون به استعداد تعلیم دینی مردم عوام باشد اصلاح نمایند تا پس از چاپ و نشر کردن در ملت اداره احتساب جاری شود. ولی پیش از تنظیم این رساله اختلال پیش آمد و اجرای آن ماند. این نیست که از روی تساهل در اجرای فرو گذاشت شده باشد.

دیگر می گوید که (۱۷) فقره که جرگه پیشنهاد کرده بود در اجرا نبود.

این غلط است که می گویند. فقرات مذکور جاری بود. وقتی که من به قندهار و سمت مشرقی و جنوبی رفتم. جرگه آنها در فقرات مذکور بعضی اصلاحات خواستند و من قبول کردم. اصلاحات مذکور از طرف جرگه محلی او شان شده بود و فقط در همان علاقه اجرا یافت نه در تمام افغانستان. بعدها که لوی جرگه فقرات مذکور را برای کل افغانستان اصلاح و تعدیل نمود ولی اجرای تعدیلات آن به طوری که لوی جرگه خواسته بود نشده بود که اختلال پیش آمد و تا آخر مطابق همان مواد اولیه جاری بود.

یکی از اعتراض های دیگر اینست که من تنخواه سپاهی ها را زیاد کردم ولی بعدها ندادم و تخفیف کردم.

چون وضعیت مالی مملکت در اثر جنگ استقلال زیاد خراب شد و این مطلب را عسکرهای غیور که ایشان از من بیشتر و بیشتر آرزومند سعادت و عزت ملک خود بوده و کمال صداقت و فداکاری را به من دارند. حس کردند از تمام قطعات نوشتند که ایشان به کمتر قناعت نموده و مملکت خود را دچار زحمت نمی کنند و خواستند که مواجب ایشان تنزیل شود. من هم ازین همدردی و احساسات حسنه ایشان تشکر نمودم و تنخواه ایشان تخفیف شد. باز که

بحمدالله تعالی حالت مالی مملکت خوب شد موجب شان عوض بیست رویه با ماکولات به بیست و پنج رویه رسید و تا آخر دوام داشت.

به من حمله میکنند که نفاق را در بین مردم می‌انداختم.

نعوذ بالله این بهتان محض است. گفتار و اعمال من همیشه گواه بوده است که من غیر از اتفاق و یک جهتی و همدردی به ملت عزیزم تعلیم نداده‌ام. کسانی که نطق‌های مرا شنیده‌اند. خوب می‌دانند که این محض بهتان و تهمت است.

از جمله حملات شان اینست که من چرا بخارای مسلمان را معاونت کردم.

پس ازینکه دولت روسیه استقلال بخارا را شناخت به مناسبت همسایه داری و دوستی دو دو توپ و دو فیل به قسم هدیه و یک افسر و چند افراد در اثر خواهش بخارا برای تعلیم عسکری آنجا فرستادم. این مسأله حمل بر مخالفت دولت روسیه نمی‌شود زیرا مقابله و جدال با دوتوپ سیستم قدیم و چند نفر با یک حکومت بزرگی مثل روسیه غیرممکن بوده است. نقطه نظر من استقلال دادن بخارا مقابل روسیه گاهی نبوده چه اساس سیاست من با تمام همسایه‌های افغانستان معاونت دوستانه و بی‌طرفانه بوده و این مسأله به خود محمدنادر بیشتر معلوم است. آیا چرا از خطای بزرگی که خود او در ریاست تنظیمیه خود در قطن مرتکب شده بود و من آن را اصلاح کردم، ذکر نکرده خاموشی می‌گزیند. می‌گویند من با مهاجرین برادران هندی بدعهدی کردم.

با برادران مهاجرین هندی هیچ یک خلاف عهد نشد بلکه از آنچه در اعلان مقرر شده بود زیاده‌تر با ایشان رفتار شد. چنانچه بعضی ایشان که خواستند در افغانستان اقامت کردند و بعضی شان که خواستند برگشتند. این واضح گردنیست که احساسات و افکار مرا برادران هندی من نسبت به خود خوب می‌دانند و اظهار احساسات ایشان در وقت انقلاب نسبت به من دلیل این مدعا است. این یاهوسرایی‌ها و پروپاگاندها در احساسات خیرخواهانه من صدمه نمی‌زند چرا یکدیگر را خوب می‌شناسیم.

می‌نویسد من چرا روی خانم خود را باز کردم.



وقتی که من عازم اروپا شدم ضرور دانستم با خانم خود بروم تا مورد اشتباهات بیجای مخالفین خود نشوم باز چیزی که درین مسأله از من سهو شده باشد از درگاه خداوند غفور عفو می‌خواهم و امیدوارم چون نیت من بد نبوده است حضرت خداوند غفار و رحیم ببخشاید.

جای دیگر اظهار می‌کند که متعلمات را چرا برای داکتری زنانه به ترکیه فرستادم.

فرستادن متعلمات برای حفظ ستر و ناموس اهالی مملکت بود تا زن‌ها را از معالجه طبیب‌ها و داکترهای مرد مستغنی بسازد و باز متعلمات به مملکت برادر مسلمان فرستاده شدند نه اروپا و آنها زیر نگرانی سفارت افغانی آنجا تحصیل می‌کردند. من یقین دارم که هر آدم با ناموس می‌خواهد که ناموس آن توسط خواهران مسلمانانش علاج شود. نسبت با اینکه معالج ناموسش يك مرد بیگانه باشد.

اعتراض دیگر اینجا است که من زمین‌ها و داکین عین‌المال را به فابریک‌ها بدل کردم.

دولت برای مهاجرین زمین‌ها و برای بعضی موسسات خود عمارات لازم داشت و از طرف دیگر بودجه مملکتی اجازه خرید را به پول نقد نمی‌داد و هم این دور افتاده وطن برای اینکه از بیت‌المال برای گذران خود با اصرار هر ساله شورای ملی چیزی نمی‌گرفتم. وزارت مالیه تجویز نمود که بقیه عمارات و زمین عین‌المال را برای دولت بخرند و به عوض آن بعضی فابریکه‌هایی که چلانند آن کار دولت نبود به من بدهند. این تجویز را من قبول کردم و بعضی مردم که ایشان هنوز در کابل هستند و مخصوصاً به میرزا محمد ایوب خان امین عین‌المال که حالا وزیر مالیه است خوبتر معلوم است مشوره کردم که این فابریکه‌ها اسهام شود و در معرض فروش عموم گذارده شود تا به صورت شرکت فابریکه‌ها دایر شود و هم مردم مستفید شوند و هم فکر طرز شرکت فابریکه‌ها در وطن پیدا شود و مردم تشویق شوند. من بسیار خوش هستم که مردم مملکت عزیزم مرا می‌شناسند طرز زندگی ساده مرا که از پوشیدن رخت کهنه و پاره هم خودداری نکرده‌ام. می‌دانند و می‌فهمند که استعمال لفظ «عیاشی» به نسبت من ظلم و بهتان است.

در باب منع و جلوگیری نکردن از شراب من اعتراض می کند.

ورود شراب فرو ختن شراب شدیداً موقوف بود و سخت از طرف اداره گمرک دقت می شد. مرتکبین آن حتی اگر مردم بسیار و کلان و مهم می بودند زیر جزای شرعی می آمدند که فرو گذاری درین باب هیچ وقت نشده، برعکس این مسأله که می تواند نشان دهد که در زمان موجود کسی به جزای شراب نوشی رسیده باشد ولی در وقت من این جزا اجری می شد.

یکی از اعتراضات اینست که چرا خائنین را به ماموریت مقرر می کردم.

اگر بدیة انصاف دیده شود، امروز کسانی که سر کار هستند کدام کسان هستند آیا این مردم نو از زمین روئیده اند و یا نو از خارج وارد کرده شده اند؟ اینها همان مردم نیستند که بعضی ها «اگر خدا نخواسته» دیروز خاین بودند امروز چرا خاین نیستند. اگر امروز خاین نیستند دیروز هم نبودند غیر از ایشان که را مقرر می کردم از چوب که آدم تراشیده نمی شد. اگر می شود چرا محمدنادر خاین ها را مقرر کرده و طرفداری ایشان را می کند؛ اگر می کند، پس او هم مثل من است او چرا قابل اعتراض نیست و اعتراض بر من وارد است.

پس مسأله اینست که تمام این نوشته جات ساختگی و پروپا گند است و حرف دروغ و ساختگی و بی اثر است. علاوه بران کسانی که آنها را نظامات مملکت زیر محاکمه می گرفت ازیشان مدافعه نمی شد و ایشان به جزای خود می رسیدند. فیصله های محاکم و تفتیش ما که حالا هم موجود خواهد بود شاهد من است.

اینکه می گوید که انحصار تدریس علوم دینی با اجازه شخصی من بود، غلط است. مقرر شد که مجلسی از علمای هر ولایت در خود ولایت تشکیل شود که مجلس مذکور پس از علم آوری به کسانی که دارای لیاقت تدریس هستند شهادتنامه بدهد تا محصلین عمر خود را پیش مردمی که قابلیت تدریس را ندارند ضایع نکنند. تدریس دینی گاهی به انحصار اجازه من نبوده است.

من عمارات و پول بیت المال را به خویش ها و اقربای خود نه بخشیده ام اگر بخشیده ام کدام است؟

البته اگر بخشش‌ها به افراد کرده ام در اثر خدماتی که کرده بودند و از نقطه نظر تالیف و تشویق به خدمت مملکت بوده است چنانچه هر حکومت می‌کند.

حمله دیگر اینست که چرا در بست نظام تخفیف دادم.

من باندازه‌ی که دولت افغانستان توپ و تفنگ سیستم نو داشت که در دنیای امروز معمول و قابل کار است عسکر نگه داشته بودم. در صورتی که تفنگ کاری موجود شود آیا نفر بی تفنگ و اسلحه به غیر از تحمیل خرج بر بیت‌المال چه بود؟

البته اگر اسلحه که از اروپا خریده ام می‌رسید و باز بی نفر می‌ماند من طرف اعتراض می‌شدم و گفته معترض راست می‌بود.

از اعتراضات یکی اینست که چرا روز جمعه به پنجشنبه مبدل شد.

چون دیده شد که مردم رفته رفته از فیض نماز جمعه محروم می‌شوند و روزهای جمعه هر کدام برای میله و کارهای شخصی خود نماز جمعه را ترک می‌کردند و این فریضه مبارک‌تر می‌شود تا مردم به امور شخصی خود رسیده بتوانند و در روزهای جمعه به استثنای شخصی‌هایی که شرع شریف ایشان را معاف نموده است، همه مردم به نماز حاضر شوند باین جهت روز پنجشنبه روز رخصتی تعیین شد و برای روز جمعه ساعت‌های مرخصی تعیین شد تا مردم به نماز برسند. البته مردم این مسأله را حس کرده باشند که وقتی که روزهای پنجشنبه آزادی بود، چقدر نمازگزاران زیاده تر از روزهایی که جمعه رخصتی بود در نماز جمع می‌بودند.

اینکه می‌گویند من از پول بیت‌المال زیور خریده ام، غلط محض است. من هیچ زیور از پول بیت‌المال نخریده ام.

در باب ازدواج چون این معامله شخصی است که برخلاف دین و مذهب نبوده است حق اعتراض را هیچ‌کس ندارد.

منباب برآمدن من از افغانستان طوری که من نوشتم باز می‌گویم برای اینکه برای سلطنت من مردم خون ریزی نکنند و بین خود نجنگد من ایثار کردم و گذاشتم تا مردم بفهمند که من چقدر خیرخواه آنان بودم.

در اینجا لازم است توضیح کنم که تمام چیزهایی که می‌شد بعد از تصویب جرگه‌های محلی و شورای دولت و لوی جرگه می‌شد.

حالا که از توضیح تهمت‌های جرنیل نمک حرام خود فارغ شدم، میخواهم اصل علت این شایعات اهانت کارانه را در قسمت مذکور آشکار کنم. زیرا در ابتدای ورود خود به هندوستان و به سمت جنوبی محمدنادر به من پیغام‌های دوستانه فرستاد و رفت و يك خط نیز به من ارسال نمود که مضمون آنرا برای آگاهی ملت عزیز خود عیناً نقل می‌کنم:

«اعلیحضرتا!

تا جان در تن دارم در خیر وطن کوتاهی نخواهم کرد و از خیر شخص اعلیحضرت هم تا جان دارم نخواهم گذشت. خدای بزرگ برایم توفیق عنایت فرماید که براه خیر وطن مستقیم باشم. مقصد چون از خدمت است قندهار و دگر سمت‌های افغانستان تفاوت ندارد. از هر جا که برای مقصود مذکور خویتر و زودتر خدمت شود به فکر ناقصم بهتر است. خداوند معاون افغانستان و بهی خواهان و مترقی خواهان افغانستان باشد. معروضه ام را صدق دانسته انتظار نتیجه باید کرد (محمد نادر خیراندیش و خیرخواه)

در اثنای کار و جمع کردن مردم نیز از من خیرخواهانه دم می‌زد. حتی بعد از اعلان سلطنت نیز از خدمات من و ازینکه افغانستان را پروگرام من رو به ترقیات و تکامل خواهد برد. پس چه شد که این رنگ را گذاشت و با کمال دیده‌درایی و بی‌حیایی بر ضد من بدینگونه شایعات که عادتاً غیردشنام چیزی در آن نیست شروع کرد.

اینست تلگرام محمدنادر به من:

«مرا همیشه دوست خیرخواه و صمیمی خود یقین خوا هید فرمود و از دعای خیر فراموش نخواهید فرمود. من و افغانستان خدمات شایسته اعلیحضرت را که در ایام سلطنت خویش ابراز نموده اند تقدیر کرده تاریخاً فراموش نخواهد شد.»

سبب اصلی اینست که در ابتدا ملت در حق مشارالیه چه بسبب همراهی که به من ابراز می‌کرد چه بسبب وعده‌هایی که داده بود منتظر بودند. چنانچه من هم اظهارات دادم که مشارالیه از خود من است و به پروگرام خود من کار می‌کند، تا

که به ملت معلوم شد که این همه حرف بود و در مملکت جز منفعت خود شان و خاندان شان، جز استبداد، جهالت، خودسری و سقویت چیز دیگری حکمفرما نگردید.

وعده‌های دیگر غیر عدم قبول پادشاهی که داده بودند مثل مشروطیت آنرا نیز ایفا نکردند و درین باب بقدری که من آغاز کرده بودم نیز نکردند تا به تکمیل آن که من در خیال داشتم و دارم انشاءالله الکریم چه برسد.

ملت ازین واقعه متنفر شد. رفت که مشارالیه برای خود اعلان سلطنت کرد و چرا تمام راه‌های طی شده را ترک کرده به ارتجاع مملکت را مقابل ساخت. یک چند روزی ملت را باز هم به آوازه‌های غلط متردد می‌ساخت که یکی از آن این آوازه بود که شاه ولی روما می‌رود و این دور افتاده وطن را دوباره می‌آورد. چندی بعد شایع کردند که من اروپا را پسندیده‌ام و را ضی نیستم که دوباره به افغانستان بیایم، این دوره هم زود منفی بود و کذب بودن این خبرها نیز معلوم شد. آن وقت ملت به هیجان آمد و با آنکه از ظلم قطعی و تشدد آخرین کار گرفت. اشتیاق روز افزون مطالبه ملت برای عودت من نیز محکم تر و بلندتر شده رفت. این دوام و عروج مطالبه ملت برای عودت من ایشان را با این تشبثات وادار نمود که شروع بر پروپاگند بر ضد من بکنند.

و اینک این سخن‌های بی‌اساس بلکه دشنام‌های سخت رکیک برای آنست که تا اگر بتوانند آرزوی ملت را محو کنند و این خیال را کم کنند.

از طرف دیگر ایشان قابل آن ثابت نشدند که در مملکت یک راه صحیح را تعقیب کنند و یک نصب‌العین برای مملکت بگذارند، و حتی در برپا کردن امنیت نیز ناکام گردیدند، و نه هیچ‌کسی بایشان از دل را ضی نیست و سر فرو نمی‌آورد.

واقعات مملکت را تعقیب کنید. همین مسأله را یقین می‌کنید. اگر چه من اعتراف می‌کنم که در اواخر عاید به بعضی چیزها از حدود اعتدال گذشته و در فرط سعادت مملکت همه چیز را فراموش کرده بودم اما رفتار من در مملکت چه از حیث مناسبات مساویانه و صلح‌پرورانه با خارجی‌ها وارد نشدم؛ به هیچکدام شان و قائم داشتن شرف ملی و چه از حیث شناختن تقاضاهای عصر و زمان برای اداره داخلی مملکت بهترین رفتار بود و آرامترین ایام، ایام من بود.

این نکته را اول‌ترین اقوامی که به بغاوت شروع کردند، نیز درک نموده سهو حرکت خود را فهمیده بودند که فریب خورده بودند. چنانچه توبه‌نامه‌های سمت مشرق نزد من به قندهار رسیده بود و تمام ملت از زارع تا مزدورکار و از دکاندار تا دولت‌مند و از مامور تا طالب‌العلم همه قایل آرامی و بی‌غمی ایام من بوده و هستند و اگر اراده الهی بود - در آینده نیز نه تنها مایل بلکه ن از همان آرامی و ترقی و بی‌غمی برخوردار خواهند شد.

همین اشتیاق ملت مرا دوباره روح می‌دهد؛ اینک با آنها از خلاف بودن بیانات محمدنادر و از امتنایی که از احساسات آنها در دل می‌پرورانم و ازینکه ادارهٔ مخالف مرا بی‌تحقیق قبول نکنند و از اینک من ملت خود را فراموش نمی‌کنم و نکرده و همان محبت و احساسات در من زنده هست، پیغام می‌دهم و به بارگاه الهی دعا می‌کنم که مرا باز به خاک پاک وطنم برساند تا به کام دل در راه مقاصد دیرینه تا رمق آخر بکوشم.

«امان‌الله»